

سؤال سلیمان از موری لنگ

چون سلیمان کرد با چندان کمال
پیش موری لنگ از عجز آن سؤال
گفت برگوی ای ز من آغشته تر
تا کدامین گل به غم به سر شسته
داد آن ساعت جوابش مور لنگ
گفت خشت واپسین در گور تنگ
واپسین خشتی که پیوندد به خاک
منقطع گردد همه اومید پاک
چون مرا در زیر خاک ای پاک ذات
منقطع گردد امید از کاینات
پس بپوشد خشت آخر روی من
تو مگردان روی فضل از سوی من
چون به خاک آرم سرگشته روی
هیچ با رویم میار از هیچ سوی
روی آن دارد کزان چندان گناه
هیچ با رویم نیاری ای اله
تو کریم مطلق ای کردگار
عفو کن از هرچ رفت و در گذار